

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۴ ه.ق - پیام آوران عشق)

۷ آذر ۹۱

خطبه‌ی شب دوازدهم

سلام بر حق؛ حقی که برای اثبات راهش چراغهای فروزانی را در زمان به یادگار گذاشت تا حق جویان به زیر پرچمش درآیند؛ چه کسانی توان نگهداری از این امانت الهی را دارند؟ میراث برانش خود را چگونه معرفی نمودند؟ آینه‌ی قرآن کریم نامشان را در جان‌ش جاودانه نمود و پروردگار عالم چهره‌هایشان را آشکار فرمود؛ یوسف نبی (ع) از جهل برادرانش از پیامبر جدا شد و به دیار غربت رفت؛ به‌عنوان برده فروختنش ولی خریدارش را پروردگار عالم تعیین فرمود؛ او به اسم برده، پادشاه عالم بود؛ عزتش طبق فرموده‌ی قرآن کریم آینه‌ی زمان شده تا حق، پایدار بماند و باطل فراموش شود. جانشینان پیامبر آخرالزمان در چنگال باطل برای اثبات حق از دیار خود می‌کوچیدند درحالی‌که باطل را در هم می‌کوفتند و چهره‌ی حق را آشکار می‌کردند؛ اکنون کاروان حق می‌رود تا چهره‌ی باطل را از صفحه‌ی زمان برکند و دلاوری و پایداری را جاودانه سازد.

روز اول صفر به ظهر نزدیک می‌شود. ابراهیم بن محمد بن ابی‌بکر و یارانش به سمت کاروان می‌آیند و می‌گویند: ای پسر پیامبر، سربازان یزید منتظر ورود شما هستند و یارانمان مراقب شامیان تا آسوده وارد شهر شوید. امام سجاد (ع) دستور حرکت می‌دهند و محمد بن ابی‌بکر و یارانش را به مراقبت از انتهای کاروان و حریم بانوان مأمور می‌کنند مردان در اطراف کاروان پخش شده و کاروان را مشایعت می‌کنند. کاروان به دروازه نزدیک شده و از آن عبور می‌کند. سربازان یزید لعنت الله علیه به امام سجاد (ع) می‌گویند: باید به کاروانسرای که جایگاه آمدن کاروانان است بروید تا تکلیف را از یزید بپرسیم. امام و همراهان را به آنجا می‌برند. یاران امام به دور کاروان حلقه زده‌اند و صدای لبیک یا اماما فضا را پر کرده است. کاروان در نزدیکی مسجد اموی توقف می‌کند. ابراهیم بن محمد بن ابی‌بکر از امام سجاد (ع) به اصرار و خواهش

فراوان تقاضا می‌کند تا اجازه دهند مشتاقان اهل‌بیت را به جایگاهشان راهنمایی کنند؛ امام می‌فرمایند: ازدحام مردم، ما را از هدفمان دور می‌کند؛ شما مردم را به مسجد دعوت کنید تا خود به چشم، شکوه و جلال اهل‌بیت را تماشا کنند.

روز دوم صفر، مأموران یزید به خدمت امام می‌آیند و می‌گویند: تالار آماده‌ی برگزاری جشن بزرگی است، برای شرکت در این جشن آماده شوید و ظاهرتان را بیاراید تا باعث مزاح تماشاچیان نشوید. امام سجاد (ع) نگاهی به سخن‌گوی این سخنان باطل می‌کنند و می‌فرمایند: لباس ما، لباس دنیا نیست تا تو بتوانی آن را درک کنی؛ ما لباس پیامبر را می‌پوشیم و می‌آییم.

روز دوم صفر به غروب نزدیک می‌شود. مأموران می‌آیند و بعد از نماز مغرب، کاروان را به قصر یزید لعنت الله علیه می‌برند. امام سجاد کنار عمه‌ی مهربانشان حضرت زینب (س) می‌روند و می‌فرمایند: به بانوان امر کنید تا مقابلم در حرکت باشند و به عقب برنگردند؛ همواره در مقابلم باشند و شما اولین نفری باشید که وارد کاخ می‌شوید؛ همراهان اطاعت می‌کنند. حضرت زینب وارد کاخ می‌شوند. یزید لعنت الله علیه بر تخت نشسته و منتظر ورود فرزندان رسول خداست. همه وارد دربار می‌شود. یزید، نگاهی به جمع یاران می‌کند و می‌گوید: هر چه شنیده بودم دروغ بود؛ در چهره‌ی شما رنجی نمی‌بینم؛ شادی چهره‌هایتان نشانگر بیعت با من است. حضرت زینب (س) دو قدم جلوتر می‌روند و با بیانات آتشین، مجلس را به سکوت و تفکر وا می‌دارند. یزید به اطرافیان می‌گوید: پدرم معاویه، هر بار که به یاد امیر مؤمنان و فرزندان او می‌افتاد می‌گفت: حکومت دنیا، به کام بنی‌امیه شد و حکومت دو جهان به کام علی و فرزندان او؛ اینک دخترش هر دو جهان را در کامش می‌چرخاند؛ اینان که خبرشان را به شما داده بودم بازماندگان پهلوانان عرب هستند افسوس که ابن‌زیاد ملعون جنگ کربلا را تدارک کرد و من او را به مجازاتش خواهم رساند.

امام محمد باقر (ع) به صدایی که مخصوص یک بچه‌ی چهارساله نیست بلکه مانند عیسی (ع) به روش بزرگان درآمد می‌فرماید: ای یزید، به من بنگر، من فرزند پیامبری

هستم که تو در پشت نقابش مخفی شده‌ای اینک با دستانم آن را به عقب می‌زنم تا مکرر آشکار شود و چهره‌ات از پشت نقاب مسلمانی بیرون آید.

مهمانان آرام آرام تعظیم کرده از مجلس می‌روند. یزید به حضرت زینب (س) می‌گوید: اکنون این کودک را از مقابلم دور کن و بروید؛ فردا در مسجد شما را ملاقات می‌کنم.

سربازان امام و همراهانش را به محل قبلی می‌برند. شب نزدیک نیمه است. حضرت زینب (س) به خدمت امام سجاد (ع) می‌رسد و می‌فرماید: ای نور دیده‌ام، بانوان را در حمایت انوار امامت آن‌چنان در بند کردید که نگاه همراهان یزید به بانوان، درهم می‌شکست و توان نگاهشان از دستشان خارج می‌شد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: اگر زمان، خواستار افشای حق نبود هرگز بانوان را به دربار یزید نمی‌بردم ولی همان‌گونه که مشاهده کردید شما را مقابل انوار امامت، از گزند حیوانات وحشی در امان داشتم پس آسوده با من همراه شوید.

امام امر می‌کنند که همراهان تا نماز صبح استراحت کنند. حضرت رقیه به عمه‌اش زینب می‌فرماید: عمه جان، از قراری که با پدر داشتم یک روز گذشته است؛ شما چه امری می‌فرمایید؟ حضرت زینب (س) رقیه را در آغوش می‌گیرند و می‌فرمایند: زمان قرار را پدرت می‌داند؛ اینک بخواب، او خود امر می‌کند کی به دیدارش بروی. رقیه چشمان خویش را بر هم می‌گذارد. صدای مهربان و دل‌نشین اباعبدالله در فضای جانش به صدا درمی‌آید: دخترم، اینک به وعده‌ام عمل خواهم نمود؛ سکوت شب موقع خوبی برای جهاد است؛ تو بر ذوالجناح که در بیرون کاروانسرا منتظرت است بنشین و پیروزی را با خواندن قرآن کریم اعلام کن. رقیه آرام برمی‌خیزد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: کجا می‌روی؟ می‌گویی: بر سر وعده حاضر می‌شوم. امام سجاد (ع) او را در آغوش گرفته و تا در کاروانسرا مشایعت می‌کند. ذوالجناح منتظر است. رقیه سوار بر ذوالجناح می‌شود و آن‌چنان آیه‌ی افوض امری الی‌الله را تلاوت می‌کند که در شام زلزله‌ای رخ می‌دهد؛ همگان مانند ابراهیم خلیل صدایش را می‌شنوند و ارکان کاخ یزید به لرزه درمی‌آید؛ دیوارهایش ترک می‌خورد و یزید لعنت الله علیه دلیل این سر و صدا را می‌پرسد، می‌گویند: دختر حسین بن علی سوار بر اسب پدرش فریاد می‌زند. یزید

فرمان می‌دهد تا کودک را به کاخ بیاورند؛ مأموران به طرف رقیه می‌روند؛ امام سجاد (ع) رقیه را از اسب در آغوش می‌گیرند؛ وقتی مأموران می‌خواهند کودک را از امام بگیرند، رقیه به دعوت پدر به ملکوت پرواز کرده و به دیدارش شتافته بود. امام، رقیه را به آغوش زینب (س) می‌دهند تا بر او نماز گذارند و رقیه را در همان محلی که کاروان توقف کرده بود به خاک می‌سپارند. امام سجاد (ع) می‌فرمایند: قبر رقیه باشکوه‌تر از کاخ یزید در شام خواهد شد پس دل آسوده دارید که ملکوتیان در عرش به پرواز درمی‌آیند و امانت‌دارانشان مانند پروانه‌ای بر گردشان می‌چرخند تا نامشان را برکت روح و جان خویش سازند.

صبح روز سوم صفر، امام و همراهانش به مسجد می‌روند. یزید لعنت الله برای نماز به مسجد می‌آید. اذان نماز ظهر گفته می‌شود؛ در هنگام گفتن اقامه، امام سجاد (ع) به صدای بلندی که ارکان مسجد را بلرزاند بر جدش صلوات می‌فرستد. همگان متوجه امام می‌شوند یزید می‌خواهد بقیه‌ی اقامه را ادامه دهد، امام می‌فرماید: چگونه می‌توانی با نام پیامبر نماز آغاز کنی درحالی‌که فرزندانش را کشتی و اهل‌بیتش را اسیر نمودی و اینک پروردگار را می‌ستایی. مردم صف نماز را خالی کرده و می‌خواهند به طرف امام بیایند؛ مأموران مانع می‌شوند و آنان را به جای خود برمی‌گردانند، نماز ظهر بدون پاسخ به امام برگزار می‌شود. امام و همراهانش بعد از نماز یزید لعنت الله علیه نماز می‌خوانند تا همگان متوجه نمازشان شوند. بعد از نماز، یزید به مردم می‌گوید: این سخنان که شنیدید به فرمان من نبود بروید و از اهل‌بیت پیامبر دلجویی کنید؛ من آنان را به نیکوترین وجهی به مدینه بازمی‌گردانم.

یزید از مسجد خارج می‌شود و مردم به دور امام حلقه می‌زنند. امام واقعه‌ی کربلا را فاش می‌کنند و مردم دیگر برای نماز عصر به مسجد نمی‌آیند. یزید با طرفدارانش نماز را برپا می‌کند و رو به امام سجاد (ع) کرده می‌گوید: من مانع سخنان تو نمی‌شوم می‌توانی به منبر بروی و برای مردم صحبت کنی. امام به منبر می‌روند و سخنان شیوایی را بیان می‌فرمایند. شام در هم می‌پیچد و مردم گروه گروه برای دیدار امام می‌آیند.

صبح روز چهارم صفر، کاروان آماده‌ی حرکت به طرف مدینه‌ی منوره می‌شود. شیعیان شام به دور امام حلقه می‌زنند و اجازه‌ی برگزاری مجالس افشای حق را می‌کنند. امام سجاد (ع) می‌فرمایند: وای بر جان‌هایی که از آنچه بر سر دینش می‌آید در غفلت باشد تا دینش پاره پاره شود و او از زمانش عقب بماند آنگاه برای دوختن این جامه‌ی دریده شده قیام کند و به وعده‌ی پروردگارش برسد که فرموده: آن رشته را که بافتید به دست خویش نگشایید که جزء زیان‌دیدگان خواهید شد؛ اگر جان خویش را از کالبدتان از شدت غم خارج کنید هرگز نخواهید توانست تا غفلتان را پاسخگو شوید پس به جان سوخته از جهلتان ناله کنید و در مجالستان به همه ابراز دارید: ما ناشنویانی هستیم که فقط گوش‌های ما ناشنوا نیست بلکه دل‌هایی که در سینه داریم ناشنوا است؛ ما از شام می‌رویم و ثروت بیکران پروردگار را در دلش به یادگار می‌گذاریم؛ از ثروتی که به ارث برده‌اید محافظت کنید و بارگاهشان را محل توبه‌ی خویش سازید.

حضرت زینب (س) به خدمت امام می‌آیند و می‌فرمایند: ای جان برادرم، جدم رسول خدا (ص) به من امر فرموده‌اند تا به اتفاق امام عصرم و با توان امامت، مجدداً به کربلا بروم تا امانتی که در نزد عرشیان است را در محل قبر حسین به خاک بسپارم؛ امام سجاد (ع) می‌فرمایند: دوزخیان در کشتن انوار خلقت شتاب کردند و شیطان آنان را به جدا کردن سر خلیفگان الهی فرمان داد؛ دست‌های جنایت‌کارشان به این وعده‌ی شیطان عمل نموده و آنان به خیال خویش بدن‌هایی را مشاهده کردند که همانند بدن شهدای کربلا بود درحالی‌که یک‌بار دیگر همان چهره‌ای که به جای عیسی (ع) بر دار رفت تکرار شد تا آنان سرهایی را با خود به دربار یزید ببرند که سر شهدا نبود بلکه چهره‌ای همانند پدرم حسین در قالب آن سر بود؛ سر شهدا قبل از آنکه به دست این ملعونین بیفتد در انوار فرشتگان الهی به عرش برده شد و سر نازنین پدرم به امانت در نزد جبرئیل امین است که در عزیمت به کربلا آن را در جان مقدسش قرار خواهم داد تا همواره صدای حق، در جهان طنین افکن باقی بماند و دوستدارانش به طوافش بیایند تا طعم ملکوت را به جانشان بچشانند.

کاروان از شام خارج می‌شود و امام سجاد (ع) کاروان را به امام محمد باقر (ع) می‌سپارد و به اتفاق حضرت زینب (س) به کربلا رفته و بعد از انجام مأموریتش به کاروان می‌پیوندد.

چه شیرین بود همراهی این کاروان زیبا! آفرین بر جان‌هایی که آن‌چنان توانمند هستند که می‌توانند زمان را در لحظاتش بپیمایند و آثارش را بر عاشقان حقیقت‌طلبش هدیه کنند.

آنچه از این سفر دانستید توشه‌ی عمرتان است و آنچه از قبل برایتان فاش شده مقدمه‌ی این حرکت، پس یقین بدانید که آنچه به‌عنوان آثار خون شهدا مشاهده می‌کنید اراده‌ی الهی بوده تا همان سر کاذب را در دل مردمان آن زمان به جای گذارد و نقشش، نقش حقیقتی باشد که حق کامل بود پس نجواهای اهل‌بیت با سر شهدای واقعی که آنان در ملکوت می‌دیدند می‌باشد؛ آن سرها که به اهل‌بیت نسبت می‌دهند نقش عزیزان را دارد پس نقش را رها کنید و دل را به حق آنچه برایتان به میراث دادند بسپارید.

میراث داران حق آنانی هستند که عملشان را با آن می‌آرایند و محرم را آغازی برای این آراستن می‌شمارند؛ با ذکر انوار حق، سینه‌هایشان را مجروح می‌کنند و سرخی آثارش را اندوخته‌ی حقی که منتظرش هستند. پس به جانتان نهیب زنید که: ای جان، گوش‌هایت را امانت‌دار خاندان نبوت برگزیدند و تو را به‌عنوان پرچم‌دار نهضتی خواندند که همراهانش جز به کرم الهی به هیچ بندی متصل نمی‌باشند.

اکنون شب ۱۲ محرم در مهدیه به پایان رسید و شما برمی‌خیزید تا صبحی را آغاز کنید که پیشاپیش به استقبالش رفته‌اید؛ آیا به عقل در می‌یابید؟ اگر توان عقلتان توانست زمان را در هم نوردد امیدوار باشید که مولایتان را با گوش جان حس خواهید کرد پس ندایش را بشنوید و او را بخوانید:

اللهم عجل لولیک الفرج